حجاب هاي روحي

سيدحسن ابطحي

بعضي از انسان‌ها روحشان در حجاب است، حقايق را نمي‌بينند، مـاننـد حيوانـات فقط ظـاهـر دنيا را مي‌بينند. خداي تعالي در قرآن مـي‌فـرمـايد: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»:[1] «آن‌ها ظاهري از زندگي دنيا را مي‌بينند و بيشتر از آن، چيزي به فهم و قلبشان وارد نشده است«؛ و در ادامه همين آيه خداي تعالي در قرآن مي‌فرمايد: »وَهُمْ عَنْ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»:[2] «و آن‌ها از آخرت حقيقتاً غافل هستند«، و به تعبير ديگري خداي تعالي مي‌فرمايد: »وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِـمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ»؛[3] «خداوند پرده‌اي جلوي رويش و پرده‌اي از پشت سرش انداختهـ البته پرده مَثَلي است براي نديدنـ كه حقيقت را نبينند». يعني همان بي ميلي و بي محبتي آن‌ها نسبت به پيام الهي و بي اعتنايي به سخن انبيا(عليهم‌السلام)، پرده‌اي است كه به دست خود آن‌ها، جلوي فهم آن‌ها را گرفته است كه: «فهم لايبصرون»؛ «حقيقت را نمي‌بينند و نمي‌فهمند».

اولين چيزي كه براي روندگان راه حقيقت و در مسير حركت به سوي خدا پيش مي‌آيد، اين است كه در اثر ايمان به پروردگار و كنار گذاشتن چيزي كه دلخواه انسان است و خدا آن را نمي‌خواهد، فهم قلبي انسان، بـه همـان مقـداري كه انسان از خواسته‌هاي دل گذشت مي‌كند، به حقـايق بـاز مـي‌شود و حقايق را به تدريج مي‌فهمد. به يك معناي دقيق‌تر، مي‌گويند حقايق برايش كشف مي‌شود؛ يعني آن بينايي و بصيرتي كه قبل از ترك گناهان نداشت، پس از آن‌كه در اثر ايمان به پـروردگـار، خـواسته‌هاي نفساني را ترك كرد، يك فهم ديگري پيدا مي‌كند و به تدريج حقايق برايش روشن مي‌شود.

كـسـي كـه از عمق قلبش خدا را شناخته، به سوي خدا حركت مي‌كند، و با تمام وجود به سوي خدا بر مي‌گردد و وقتي چنين شد اين حالت را پيدا مي‌كند؛ چون نمي‌شود انسان قلبش متوجه خدا بشود، اما به سوي او حركت نكند و اعمال و رفتارش خدايي و خداپسندانه نـشـود، و آن‌گاه حقايق معنوي به قلبش باز نشود و هر روز حقايق جـديدي از آيات قرآن نفهمد؛ مثل راننده‌اي كه در جاده حركت مي‌كند، هرچه جلوتر مي‌رود مناظر جديدتري مي‌بيند، لذا سالك الي الله هرچه بيشتر به سوي خدا مي‌رود حقايق بيشتري برايش كشف مي‌شود و پرده‌هاي بيشتري از جلوي چشمش كنار مي‌رود.

البته من نمي‌خواهم كلمه "مكاشفه" را زياد به كار ببرم، زيرا از اين كلمه افراد نا اهل سوء استفاده مي‌كنند. اما مطلبي كه توضيح دادم همان مكاشفه است و اين توضيحات را دادم تا فكر نكنيد هر كس بين خواب و بيداري صحنه‌اي و مطلبي را ديد، اين مكاشفه است و كسي كه آن را ديده اهل معنويت است؛ نه! مكاشفه حقيقي آن است كـه انـسان در اثر ايمان به پروردگار و عمل صالح، به خدا نزديك مي‌شود و خداوند متعال هم حقايقي را به او، چه در خواب و چه در بيداري، و چه در بين خواب و بيداري، مي‌فهماند و اين فهماندن طوري است كه انسان تقوايش بيشتر مي‌شود و از غفلت دور مي‌شود.

مكاشفه اميرالمؤمنين علي(عليه‌السلام)

يك نمـونـه از اين مكاشفه، در حد اعلاي آن، از اميرالمؤمنين، علي(عليه‌السلام) نقل شده است البته براي تعليم به ما، نه در حد و مقام آن حضرت كه مي‌فرمايد: من يك شب در يكي از باغ‌هاي فدك بيل دستم بود، مي‌خواستم زمين را بيل بزنم، يك وقت ديدم يك خانم بسيار زيبا، كه من فكر كردم او "بنت عامر"، زيباترين زن قريش است، به مـن پيشنهـاد كرد بيا با من ازدواج كن، تا تمام گنج‌هاي زمين را در اختيارت بگذارم، كه ديگر بيل نزني. گفتم: تو كي هستي.

گفت: من دنيا هستم.

چون حضرت مي‌فرمايند در مكاشفه اين حالت بوده، روشن است كـه اين يك صحنه‌اي بوده، براي تعليم به شيعيان علي بن ابي طالب(عليه‌السلام)، كه اگر مي‌خواهند به آن حضرت اقتدا كنند، بايد مانند آن حضرت، با دنيا روبرو شوند. سپس حضرت مي‌فرمايند من به او گفتم: برو يك شوهر ديگري انتخاب كن، من به درد تو نمي‌خورم، به خاطر اين‌كه من با تو ازدواج نمي‌كنم و اين‌هايي كه تو مي‌خواهي در اختيار من بگذاري، من نيازي به اين‌ها ندارم.

حالا آيا ما واقعاً شيعه علي بن ابي طالب(عليه‌السلام) هستيم، آيا واقعاً سيرالي الله مي‌كنيم و پشت سر حضرت اميرالمؤمنين(عليه‌السلام) قرار مي‌گيريم و با دنيا اين‌طوري برخورد مي‌كنيم؟

آيا طـوري هستيم كـه بـه زيبـاترين مظاهر دنيا و شهوات و رياست‌هاـ چه حلال و چه حرامـ دلبسته نشويم، چون ظاهر شدن دنـيا بـه صـورت زن زيبا، براي اين است كه به ما بفهمانند دنيا دلبستگي مي‌آورد، همان‌طور كه زن زيبا اگر بتواند دل مردي را شكار كند، اين اتفاق مي‌افتد و دل مرد به آن زن بسته و اسير او مي‌شود؛ لذا اين مـكـاشـفـه را حـضـرت امـيرالـمـؤمنين(عليه‌السلام)، به صورت تصويري، براي ما نقل مي‌كنند، تا به ما شاگردان ابجد خوان كلاس ولايت، حقيقت مطلب را خوب تفهيم كنند كه اين نوع مكاشفه، مكاشفه در سطح پايين است كه انسان در حالت خواب و بيداري چنين صحنه‌هايي را مي‌بيند، تا حقيقتي را متوجه شود.

و مكاشفات سطح بالاتر، حقايقي است كه از دل آيات و كلمات نـورانـي اهـل بـيت عـصمت و طهارت(عليهم‌السلام) بيرون مي‌آيد و ان‌شاءالله آن‌ها را توضيح خواهم داد.

بـنـابـر اين درسـي كـه حـضـرت اميرالمؤمنين(عليه‌السلام) به ما مي‌دهند، اين است كه بايد آن‌قدر حركت‌مان به سوي خدا قوي باشد، مـانـند قطاري بسيار سنگين و پرقدرت كه ريل آن را در بيابان دنيا كشيده‌اند و حالا جاذبه‌هاي دنيا آمده سر راه اين قطار، مي‌خواهد آن را از حـركـت بـه سـوي خـدا بـاز دارد، لـذا امـيرالـمؤمنين(عليه‌السلام) مي‌فرمايند: «وقعدت بي اغلالي»: «خدايا اين غل و زنجيرهاي من، من را متوقف كرده، نمي‌توانم به سوي تو حركت كنم».

اين دلبستگي‌ها، اين محبت‌هاي جاهلانه و از روي غفلت به دنيا و مظاهر آن، همان پرده‌ها و حجاب‌ها و غل و زنجيرهاي روح است، كه انسان را يا به تدريج يا يكدفعه كور و كر مي‌كند.

شيعه اميرالمؤمنين(عليه‌السلام) نبايد با دنيا ازدواج كند و به آن دلبسته شود

شيعه علي بن ابي طالب(عليه‌السلام) بايد حداقل روحيه‌اي كه در خود ايجاد مي‌كند، روحيه عدم دلبستگي به زيباترين جاذبه‌هاي دنيا بـاشد و الا نمي‌تواند شيعه او باشد، شيعه يعني كسي كه پشت سر علي(عليه‌السلام) حركت مي‌كند و از او جدا نمي‌شود؛ نه مثل خيلي از ما كـه اگـر در همـان مكاشفه علي بن ابي طالب(عليه‌السلام)، به جاي زيبـاترين زن جوان، دنيا به صورت يك پيرزن با صورت چروكيده پشـت خميده بـد شكـل هم به طرف ما بيايد، با عجله به طرفش مي‌دويم و اين مَثَل كساني است كه با كمترين جاذبه‌هاي دنيا، به آن دلخوش مي‌كنند و از معنويات و سيروسلوك باز مي‌مانند.

حالا مطلبي كه بايد توضيح بدهم، "مكاشفه علمي" است، اين مكـاشفـه‌اي كـه از اميرالمؤمنين(عليه‌السلام) برايتان نقل كردم، يك مكاشفه علمي، اما به صورت تصويري و نمايشي است كه براي فهم افراد ضعيف‌تر است، اما به هر حال خوب است و براي آن‌ها راه‌گشا اسـت و انسـان حقيقـت مـطلـب را خوب متوجه مي‌شود و حضرت امير(عليه‌السلام) هم، به‌خاطر آن‌كه همه نوع شاگردي در كلاسشان نشسته اسـت، از شيعيان ضعيف تا شيعيان قـوي، بـه انـدازه‌ي ضعيف‌ترين افراد صحبت كرده‌اند، والا مكاشفه علمي، كه در ابتداي مطلب قدري آن را توضيح دادم، هميشه به صورت نمايش و تصوير نـيسـت، بلـكـه حـقـيقت آيات قرآن و روايات اهل بيت عصمت و طـهـارت(عليهم‌السلام) است، كه شرط رسيدن به حقايق اين آيات و روايات، تزكيه نفس و برطرف شدن حجاب‌هاي روحي و صفات رذيله از روح انسان است.

شرايط مكاشفه حقيقي

شرطش آن است كه انسان در مراحل تزكيه نفس كاركرده باشد، با هواهاي نفساني كُشتي گرفته باشد، آن‌ها را به زمين زده باشد و در امـتحــانــات پــروردگــار ســربلـنـد بيرون آمـده بـاشـد؛ كـه ائمـه هدي(عليهم‌السلام) به طور مكرر در روايات فرموده‌اند و خود حضرت اميرالمؤمنين(عليه‌السلام) هم در روايت: «معرفتي بالنورانية معرفة‌الله عزوجل»؛ به سلمان و ابي‌ذر فرمودند كه: «احاديثنا صعب مستصعب لا يحتمله الا ملك مقرب او نبي مرسل او مؤمن قد امتحن الله قلبه لـلايمان»:[4] «فهميدن سخنان ما اهل بيت(عليهم‌السلام) كار سختي اسـت و‌آن را نـمي‌فهمد مگر ملك مقرب، يا نبي مرسل، يا مؤمن امتحان شده‌اي كه خداوند قلبش را براي ايمان آزمايش كرده باشد فقط اين سه كس مي‌فهمند ما چه حقيقتي را مي‌خواستيم بگوييم».

مؤمني كه به اين حد رسيده باشد، مؤمني كه خداوند او را در مراحل تزكيه نفس آزمايش كرده باشد، قدرت اين را پيدا مي‌كند كه حقايق كلام اهل بيت(عليهم‌السلام) و آيات قرآن را بفهمد، البته فكر نكنيد هر كـس كـه مـثـلاً استادي به او برنامه تزكيه نفس داده و مراحلي را گذرانده، اين چنين مي‌شود؛ نه! گذراندن مراحل با برنامه استادـ البته استادي كه تربيت شده اهل بيت عصمت و طهارت(عليهم‌السلام) باشدـ فقط كشيدن يك نقشه، مثل نقشه راه‌ها و جاده‌هاي مختلف، براي يك مسافرت طولاني است، كه مثلاً در عرض پنج يا ده دقيقه، اين نقشه را روي كاغذ مي‌كشند و مسير حركت را مشخص مي‌كنند.

مراحل تزكيه نفس مانند كشيدن يك نقشه است و پس از آن انسان بايد در جاده اصلي قدم بگذارد

در برنامه‌هاي تزكيه نفس هم، استاد طي ده، دوازده سال كار، بر روي روحيات سالك الي الله، تازه آن نقشه را بر كاغذ يعني همان روح او ترسيم كرده است و پس از آن و البته مقداري هم در بين مراحل، شـاگـرد بايد ماشين زندگي و اعمال خود را در جاده واقعي زندگي معمولي حركت دهد و از پيچ و خم‌هاي امور روزمره، مانند يك راننده با دقت، طبق قوانين، به سلامت عبور كند و آن وقت از هر گردنه و بيابان و كوهستاني كه واقعاً عبور كرد و طبق اصولي كه در مراحل تزكيه نفس بر روحش تثبيت شده دقيقاً عمل كرد، در آن مرحله آزمايش شده و ايمانش براي هميشه پايدار مانده است؛ و الا ممكن است بعضي از سالكين الي الله، سال‌ها از استاد درس بگيرند و مرحله بگذرانند، اما وقتي در جاده با ماشين اعمال و رفتارشان به راه مي‌افتد، درست رانندگي نكنند و حتي گاهي به خاطر كم استقامتي و يا عجله، نتوانند مرحله‌اي را درست امتحان بدهند و خداوند آن‌ها را طي حوادث و زمان‌هاي طولاني، مردود كند و از راه باز بمانند.

عيناً مانند راننده‌اي كه پس از ترسيم نقشه، در جاده به راه مي‌افتد اما وسط راه حوصله‌اش سر مي‌رود و استقامت كامل از خود نشان نمي‌دهد و ديگر جلو نمي‌رود و همان وسط راه در دهكده‌اي يا كنار منظره‌اي مي‌ماند و اين مثل كساني است كه در بين مراحل تزكيه نفس و حتي پس از طي يك دوره تزكيه نفس استقامت نمي‌كنند و در يكي از منازل بين راه و مراحل سيروسلوك مي‌مانند و اگر خداي نكرده مثل راننده كم حوصله، عجله كنند، كه ديگر اصلاً به مقصد نمي‌رسند و در دره پرت مي‌شوند.

دل‌ها مانند ظرف‌ها هستند لذا هر قلبي، ظرفيت خاصي از تحمل معنويات را دارد

حالا طبق مثالي كه زدم، چنين افرادي نمي‌توانند حقيقت آن‌چه را اهل بيت(عليهم‌السلام) فرموده‌اند، درك كنند؛ يعني ممكن است مثل خيلي از دانشمندان يا عالمان بي عمل، سال‌ها در درس‌هاي حوزه يا غير حوزه تحصيل كنند و حتي مطالب روايات را در قالب ده‌ها جلد كتاب، بنويسند، اما قلبشان، قلبي نيست كه، به فرمايش حضرت امير(عليه‌السلام)، ظرفيت تحمل بار سنگين حكمت‌ها و علومي را كه در روايات مطرح شده، داشته باشد، و مثل شاخه‌ي باريكي از يك درخـت است كه اگر يك كيسه صدكيلويي به آن آويزان كنيد، فوراً مـي‌شكنـد و ظـرفيت تحمـل اين وزن را نـدارد؛ لـذا آن حضـرت مي‌فرمايند: «لايَحْتَمِلُه» و در بعضي از روايات: «لا يَتَحَمَّلُه» داردـ يعني بار سنگين فهم حقيقت سخنان ما را فقط دل‌هاي آزمايش شده در امتحانات الهي مي‌توانند بردارند و ديگران نمي‌توانند و تحمل آن را ندارند. اميرالمؤمنين علي(عليه‌السلام) در نهج البلاغه مي‌فرمايند: «ان هذه القلوب اوعيه فخيرها اوعاها»: «اين دل‌ها ظرف‌هايي است، پـس بـهترينش آن است كه ظرفيت بيشتري داشته باشد و حقايق بيشتري را پذيرا و تسليم باشد».

بنابر اين كوشش كنيد با صبر و حوصله روح خود را بسازيد و آماده امتحان باشيد تا خداوند متعال قلب شما را به حقايق باز كند و ظرفيت روحـي بـيشتر و صفات و كمالاتي به شما بدهد كه توانايي پذيرش حقايق علوم وحي را داشته باشيد و چشم دلتان هرچه جلو مي‌رويد حقايق بيشتري را ببيند و لذا سالكين الي الله بايد به فكر رسيدن به اين درجه باشند و عجله نكنند، تا خداي تعالي پس از آزمايشات مختلف در مراحل ايمان، قلب آن‌ها را محل انعكاس علوم وحي و سخنان خاندان عصمت و طهارت(عليهم‌السلام) قرار دهد؛ و اين‌طور نباشند كه چرا من مثل بعضي‌ها، مكاشفات خوب و خواب‌هاي خوب نمي‌بينم؛ چـون اين‌طور مكاشفات و خواب‌ها را، هم انسان‌هاي خوب و هم انسان‌هاي بد، ممكن است ببينند و خداوند به خاطر بيدار كردن افراد غافل و يا براي اتمام حجت بر آن‌ها، اين خواب‌ها و مكاشفات را به آن‌ها هم نشان دهد، تا با چشم باز، راه حق را انتخاب كنند.

مكاشفه علمي قرآن درباره افراد خواب و غافل

يك نمونه ديگر از مكاشفات علمي، حقيقت مطلب در اين آيه شريفه است كه خداي تعالي درباره‌ي افراد غافل يا افرادي كه از لحاظ روحي مرده‌اند، مي‌فرمايد: «وجعلنا من بين ايديهم سداً و من خلفهـم سداً‌ فاغشيناهم فهم لا يبصرون»: «انسان غافل يا مرده چنان در پرده و حجاب است، مثل كسي كه بين دو ديوار و سد محكم بتني قرار گرفته و هيچ جا را نمي‌بيند»، خودش هم بي‌هوش، در ميان اين دو ديوار افتاده است، آن هم نه ديوار معمولي، بلكه مثل ديوار بتني و قطور يك سد كه هيچ درزي به بيرون ندارد و حتي قطره‌اي از آب به اين طرف نم نزده است تا يك اميدي براي باز شدن ديوار وجود داشته باشد، يعني بعضي افراد به قدري دل‌هايشان سخت است و حقايق را نمي‌فهمند، كه مثل قرار گرفتن بين اين دو ديوار است و حتي سخنان پروردگار هم كه فشار معنوي زيادي دارد و هر دل سختي را بايد نرم كند، در آن‌ها تأثير نمي‌كند.

اگـر حقيقتي را كه اين آيه شريفه درباره‌ي افراد خواب يا مرده فـرمـوده، انسان درك كند، چنان دلش بيدار مي‌شود كه لحظه‌اي غفلت از خدا و معنويات به خود راه نمي‌دهد، مثل نگهباني كه در خط مقدم جبهه نه فقط به خواب نمي‌رود بلكه چند برابر بيشتر دقت مي‌كند تا اگر در تاريكي دشمن خواست نفوذ كند متوجه شود و مؤمني كه بار معنوي اين آيه يعني بيداري از خواب غفلت را برداشته چنين حالتي دارد و خداوند او را در بيداري از خواب غفلت آزمايش كرده است.

من افرادي را مي‌شناسم كه وقتي از خواب غفلت بيدار شدند چنان براي مسائل معنوي و دينشان ارزش قائل بودند كه در بهترين شرايط زندگي دنيا همه چيز را رها كرده و به آن‌چه خداي تعالي راضي بوده مشغول شدند كه يك نمونه آن جوان دانشجويي است كه در دانشگاه از بهترين دانشجوهاي درس خوان بوده و نزديك گرفتن آخرين مدرك فارغ التحصيلي‌اش بود، كه چند ماه بيشتر نمانده بود، وقتي احساس كرد بايد همه‌ي اين‌ها را رها كند و به چيزي كه دينش به او گفته، مشغول شود بدون هيچ ملاحظه‌اي اين كار را كرد. اين يعني بيداري، يعني سربلندي از اولين آزمايش مرحله اول ايمان و تزكيه نفس، كه وقتي با موفقيت از اين آزمايش بيرون آمد به همين اندازه قلبش براي پذيرش حقايق معنوي باز مي‌شود و چيزهايي مي‌فهمد كه ممكن است يك دانشمند بزرگ كه اين امتحان را نداده، نفهمد.

تنها خداوند از درجات معنوي و مقامات سالكين الي الله اطلاع دارد

حالا آيا چه كساني از اين آزمايشات سربلند بيرون آمده‌اند و چه كساني مردود شده‌اند و آن‌ها كه موفق شده‌اند، در چه كلاس و چه مقام و چه درجه‌اي از ايمان هستند، اين‌ها چيزهايي است كه با زبان و ادعا نمي‌شود به حقيقت مطلب رسيد؛ بلكه خداوند خودش دست به كار است و درجه و مقام مؤمنين آزمايش شده را مي‌داند و اگر مصلحت باشد، گاهي به ديگران هم برتري آن ها را نشان مي‌دهد. علت اين‌كه تعيين درجات و مقامات ارزشمند مراحل ايمان و تزكيه نفس، در دست خداي تبارك و تعالي است و ما نمي‌توانيم آن‌ها را بفهميم، آن است كه هر كسي نتواند وارد اين ميدان وزنه برداري معنوي شود و ادعا كنـد كـه فلان وزنه سنگين معنوي و فلان مرحله ايمان و كمال را مي‌توانم بردارم و بالاتر از اين، ادعا كند كه من در اين وزن قهرمان هستم، و نيازي به آزمايش من نيست اگر همين ادعا كافي باشد و آزمايشي از طرف خداوند در كار نباشد صحت و كذب حرف آن‌ها حتي برخودشان كه مدعي اين مقام هستند معلوم نمي‌شود و مردم به اشتباه مي‌افتند چون گاهي خود انسان هم ممكن است خيلي ادعايش بشود ولي وقتي مثل وزنه برداران، زير بارسنگين وزنه رفت كمر خم كند و خودش بفهمد كه اشتباه فكر مي‌كرده است.

لذا خداي تبارك و تعالي اين مسئله را در اختيار خود گرفته و فرموده است: «فَلَا تُزَكُّوا أنفُسَكُمْ هُوَ أعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَي»:[5] «پس شما نبايد خودتان را تزكيه شده و برتر از ديگران معرفي كنيد زيرا از درجه و مقام ديگران و ميزان پاكي روح آن‌ها خبر نداريد و ممكن است حرفتان درست در نيايد و بالاتر از شما هم باشند».

بعضي از دانشمندان بزرگ فقط اسم و رسمشان و اصطلاحاتي كه حفظ كرده‌اند بزرگ است، ولي قلب‌شان كوچك و كم ظرفيت است

از بـاب نمـونـه، افرادي هستند كه انسان اصلاً تصورش را هم نمـي‌كنـد اين‌ها از دانشمندان بزرگ و معروفـ كه فقط در علوم اصطلاحي حوزوي و دانشگاهي پيشرفت كرده‌اند ولي دل‌هايشان، آن قلب‌هاي امتحان شده در آزمايشات الهي نيست بيشتر بدانند و حتي گاهي خود آن‌ها هم از اين علم و حكمتي كه به قلب‌شان جاري شده، بي‌خبر باشند. من يك آدم معمولي و عامي را كه حتي سواد هم نداشت، مي‌شناختم، كه گاهي به من مي‌گفت حاج‌آقا، بيا بنشين ببين اين‌هايي كه من مي‌گويم، درست فهميدم يا نه! بعد خدا مي‌داند كه مطالبي مي‌گفت كه مي‌ديدم با آخرين نظرات دانشمندان علمي تطبيق مي‌كند.

اين‌ها مكاشفات حقيقي و علومي است كه خداي تعالي به خاطر قلب پاكي كه اين شخص دارد، مستقيماً مطلب را به قلب او وارد كرده و از قلـب او روزنه‌اي به درياي حكمت و علوم خاندان عصمت و طهارت(عليهم‌السلام) باز شده است؛ اين را هم بدانيد كه چنين افرادي اگر خودشان هم با زبان علمي نتوانند مطالب را بيان كنند، اما خداي تعالي آن اصل مطلب، آن مغز و جوهره مطلب را، به آن‌ها فهمانده و زندگي آن‌ها را عوض كرده و آن‌ها مثل ما نيستند كه با اصطلاحات بازي كنند و در علم رسمي كه:

سر به سر قيل است و قال ني از آن كيفيتي حاصل نه حال

بمانند و سردرگم شوند؛ بلكه آن‌ها در بهشت پر از نعمت ولايت اهـل بيت(عليهم‌السلام)، در همين دنيا، زندگي مي‌كنند هرچند به صورت ظاهر، ما فكر مي‌كنيم زندگي آن‌ها با ما فرقي ندارد، چطور آن‌ها در بهشت زندگي مي‌كنند و ما در اين همه بدبختي و عذاب؟

زندگي بهشتي اولياء خدا در همين دنيا

پـاسـخ اين مـطلـب هم زنـدگـي انبيا و بهتر از آن، زندگي ائمه هدي(عليهم‌السلام) و اولياء خدا است، كه مثل ما، همين سختي‌ها و رنج‌ها را كشيدند. اما زندگي آن‌ها، مثل ما، با ناخشنودي و غضب پروردگار همراه نبود، بلكه: «رَضِي اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عنه»:[6] «خدا از آن‌ها راضي بود و آن‌ها هم از خدا راضي بودند». اين مخصوص انبيا و ائمه(عليهم‌السلام) نيست، بلكه هر انساني كه تزكيه نفس كند و امام زمان شناس بشود، از اين نعمت بهره مي‌برد.

آيا انسان در بهشت از رضايت الهي بالاتر سراغ دارد، كه خداي تعـالـي درباره بهشت مي‌فرمايد: «وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أكْبَرُ»:[7] «در بهشت، رضايت پروردگار از هرچيز بالاتر و مهم‌تر است». اهل معرفت مي‌دانند كه بهشت آن‌جاست كه خدا از انسان راضي باشد، حتي بايد گفت كه تا انسان رضايت الهي را به دست نياورد، او را به بهشت راه نمي‌دهند؛ پس اگر در همين دنيا، انسان به رضاي پروردگار برسد، كه اين درجه، تقريباً بالاترين درجات پس از تزكيه نفس و كسب كمالات روحي است و كسي كه به اين درجه مي‌رسد، اگر ذره‌اي احساس كند خدا راضي نيست او از دنيا برود، حتي اگر همين الان بدون هيچ مانعي و بدون هيچ ناراحتي، خداي تعالي در بهشت را به روي او باز كند، او سرسوزني جلو نمي‌رود و در همين دنيا مي‌ماند و مي‌گويد بهشت من همين دنياي پر از بلا است، چون محبوبم دوست دارد من اين‌جا بمانم و من راضي به رضاي او هستم.

كوشش كنيد به مقام انس با پروردگار برسيد و بعد از آن، مكاشفات علمي كه خداوند به قلبتان باز مي‌كند داشته باشيد

كوشش كنيد اين طور مكاشفه داشته باشيد، يعني تلاش كنيد خودتان را به مقام بندگي و انس با پروردگار برسانيد، آن وقت ببينيد خـداي تبـارك و تعالي چگونه قلب شما را از علم و حكمت آبياري مـي‌كـند و از درياي علوم اهل بيت عصمت و طهارت(عليهم‌السلام)، سيراب مي‌شويد؛ در دعاي ندبه به عنوان آخرين درخواست از خداوند عرض مي‌كنيم: «واسقنا من حوض جده بكأسه و بيده رياً روياً هنيئاً سائغاً لاظمأ بعده»: «خدايا با دست مبارك حضرت بقيةالله(ارواحنافداه) ما را از علوم و حكمت‌هاي آن حضرت و از حوض كوثر سيراب بفرما».

الـبته فكر نكنيد اين‌ها راحت به دست مي‌آيد، نه! بايد زحمت كشيد! بايد از همان قدم اول، كه بيداري از خواب غفلت است، انسان روي خودش كار كند، چون علم و حكمت كم كم به قلب انسان وارد مي‌شود، از همان مرحله اول به تدريج نم مختصري به قلب مي‌زند، بـعـد بيشتر و بيشتر مي‌شود، بعد يك قطره مي‌شود، و وقتي قلب متصل شد، باريكه‌اي از علم و حكمت به قلب شما راه پيدا مي‌كند و تا آخر، تا ابد، تا بي‌نهايت، متصل هستيد و اين علم تمامي ندارد و زنـدگـانـي انـسـان با بي‌نهايت گره مي‌خورد؛ با بي نهايت علم، با بـي‌نهايت خوبي، با بي‌نهايت محبت خداوند، با بي‌نهايت رأفت و رحـمـت و خـلاصـه هرچه دلخواه شما باشد، به طور بي‌نهايت در اختيارتان قرار خواهد گرفت.

عجله نكنيد و بگذاريد خداوند شما رادر مراحل مختلف آزمايش بكند و قلبتان پرظرفيت بشود

نكته ديگري كه بايد در اين باره تذكر بدهم اين است كه بايد صبور باشيد، زود خودتان را به ميدان نياوريد، مثل پيغمبر اكرم(صلي الله عليه وآله) باشيد كه چهل سال حرف نزد، كه البته اين براي تعليم ما است، بگذاريد ظرفيتتان بالا برود، بگذاريد درس‌هاي پروردگار را در زندگي تجربه كنيد، بگذاريد مراحل تزكيه نفس روي شما پياده شود و خداوند از شما امتحان بگيرد و تأييدتان كند؛ آن وقت، وقتي علم و حكمت مثل سدي پشت سينه شما جمع شد، ديگران از علم شما، از تقواي شما، از صفات خوب شما استفاده كنند و اهل بهشت شوند و شما آن وقت هدايت كننده و پيشواي اهل تقوا مي‌شويد.

كوشش كنيد به قدري در مراحل هفت‌گانه سيرالي الله پخته شويد و اسـتقـامـت پـيدا كنيد، كه امام عصر(ارواحنافداه) شما را براي خودش انـتخـاب كـنـد. مـثـل حـضـرت حـمـزه و جـعـفـر (علـيهما‌السلام)، كه اميرالمؤمنين(عليه‌السلام) مي‌فرمود اگر فقط حمزه و جعفر زنده بودند، نمي‌گذاشتم خلافت غصب شود. در حالي كه در همان موقع عقيل و عباس هم زنده بودند، هم عباس برادر حمزه بود و هم عقيل برادر جعفر بن ابي طالب(عليه‌السلام)؛ اما چرا حضرت اسم حمزه و جعفر را مي‌برند؟ چـون آن‌هـا قلـبشان امتحان شده بود، استقامت داشتند، در صراط مستقيم بودند، در قلبشان جز محبت علي بن ابي طالب(عليه‌السلام) و رسول اكرم(صلي الله عليه وآله) و ائمه هدي(عليهم‌السلام) چيز ديگري نبود و چيزي كه در زندگي آن‌ها معنايي نداشت، خواسته‌هاي دل بود و تنها كسي را كه مولا و سرور خود مي‌شناختند، رسول خدا(صلي الله عليه وآله) و امـيرالـمؤمنين(عليه‌السلام) به عنوان حجت خدا بود و ديگر چيزهاي متفرقه در قلبشان يافت نمي‌شد.

خوب شما هم چنين باشيد و اين مراحل را روي خودتان كار كنيد و پـخـته بشويد و لااقل بيست سال، به اندازه‌ي يك دانشجوي درس خوان، كه شب و روز سرش توي كتاب‌ها است و پس از ده، پانزده سال دكتر يا مهندس مي‌شود، شما هم لااقل همين مقدار كار كنيد و عجله نداشته باشيد، تا ان‌شاءالله حجاب‌هاي روحي از قلبتان كنار برود و حقايق را مستقيماً از قرآن و روايات به قلب شما بريزند و امام عصر روحي‌فداه شما را براي برداشتن بارهاي حكومت جهاني خود انتخاب بفرمايند.

پي‌نوشت‌ها:

[1] ـ سوره روم/7

[2] ـ سوره روم/7

[3] ـ سوره يس/9

[4] ـ الزام الناصب، ج1، الثمرة الخامسة في معرفة الامام(عليه‌السلام)

[5] ـ سوره نجم/32

[6] ـ سوره مجادله/22

[7] ـ